



الوهیت مسیح از منظر عقل و کتاب مقدس

پرسش ها:

از چه زمانی اعتقاد به الوهیت مسیح اختراع شد ؟

چرا الوهیت مسیح عقلانی نیست ؟

آیا کتاب مقدس آموزه الوهیت مسیح را میپذیرد ؟

پاسخ آیات ادعایی چیست ؟

یکی از مهمترین اعتقادات مسیحیات اعتقاد به الوهیت مسیح است ایشان معتقدند که مسیح صد در صد خداست و یکی از افانیم ثلاثه الهی میباشد در عین حال لباس جسم پوشید و به میان بشر آمد تا آنجا که وی را مساوی و همذات خدای متعال دانسته و تمام صفات الوهی را برای وی نیز قابل هستند در این در این نوشتار بر آنیم پس از بررسی سیر پیدایش اعتقاد به الوهیت مسیح و بررسی نقش شورای نیقیه به بررسی ارتباط آموزه الوهیت مسیح با عقلانیت میپردازیم

اعتقاد به الوهیت

سیرپیدایش اعتقاد به الوهیت مسیح

بسیاری بر این اعتقادند که الوهیت مسیح آموزه کتاب مقدس است و در این کتاب به پیروانش آموزش داده شده تا مسیح را خدا بدانند در حالی که این باوری ناصحیح است و در هیچ کجای کتاب مقدس صراحتی بر الوهیت مسیح وجود ندارد

در اینجا ممکن است بپرسید: (اگر خدا بودن مسیح آموزش کتاب مقدس نیست ، پس چگونه به یکی از اعتقادات جهان مسیحیت مبدل شده است؟) برخی تصور میکنند که این اعتقاد در شورای نیقیه در سال 325 د.م. تدوین شد.

ولی این نظر کاملاً صحیح نیست. البته شورای نیقیه اظهار کرد که مسیح و خدا از یک جوهرند ، و همین امر اساس را برای الهیات تثلیثی آتی فراهم کرد.. و عموم مومنان مسیحی و کشیشان مسیح را یک پیامبر میدانستند و هیچ شان الوهی برای وی قائل نبودند.

نقش شورای نیقیه

سالهای بسیار ، مخالفهای فراوانی بر پایه کتاب مقدس با نمو و توسعه این عقیده که عیسی خداست صورت گرفت. دو شخصیت مهم این نزاع یکی آریوس اسقف اعظم لیبی بود که معتقد بود مسیح خدا نیست بلکه انسانی با خصوصیات ویژه و منحصر به فرد است و در طرف مقابل آتانوس اسقف مصر بود که بر خدا بودن مسیح پای فشاری میکرد کنستانتین امپراتور روم در تلاشی برای حل و فصل مشاجرات ، تمامی اسقفها را به نیقیه فراخواند. 300 نفر از آنها که تنها بخش کوچکی را شامل میشدند ، در آنجا حضور یافتند. پس از روزها بحث و گفتگو و نزاع میان دو جناح طرفدار عیسی خدایی به رهبری اتاناسیوس و جناح مخالف عیسی خدایی به رهبری آریوس اسقف لیبی، سرانجام با دخالتهای کنستانتین (که اعتقاد عیسی خدایی را برای بت پرستانی که عادت به پرستش خدای محسوس داشتند را بهتر میدید (دیدگاه اتاناسیوس به مثابه رأی رسمی کلیسا پذیرفته شده و بنا گذاشته شد که مسیح به عنوان خدا و همذات با خدا به عنوان افنوم دوم در کنار خدای پدر به عنوان خدا پرستش شود.

و کنستانتین امپراطور رم که خود هدایت مستقیم جلسات را به عهده داشت و توانست با نفوذ خود اعتقاد عیسی خدایی را تثبیت کند بعد از شورای نیقیه حکم کرد که هر کس کتابهای آریوس را داشته باشد کشته میشود.

ولی آنچه جالب توجه است در گفتار پدران کلیسا در قبل از شورای نیقیه هیچ آموزه ای مبنی بر الوهیت مسیح وجود ندارد و اندیشمندان سرشناس مسیحی چنین چیزی را آموزش نمیدادند.

بنابراین ، کنستانتین نقش بسیار حساسی ایفا کرد. پس از دو ماه مناظره داغ مذهبی ، این سیاستمدار بت پرست مداخله کرد و تصمیمی موافق آنانی که میگفتند عیسی خدا است اتخاذ کرد. اما چرا؟ بطور حتم نه به دلیل اعتقاد به کتاب مقدس. در تاریخچه اعتقادات مسیحی آمده است: «کنستانتین اساساً هیچ گونه درکی از مسائلی که در علم الهیات یونانی مطرح بود نداشت». آنچه که او بخوبی میدانست آن بود که اختلافات مذهبی برای امپراطوری وی تهدیدی به شما میرفت. وی در پی یکپارچه و مستحکم کردن قلمرو خود بود. با این وجود بسیاری با ان مخالفت کردند و با اینکار شکنجه و آزار را به جان خریدند

عقل و الوهیت مسیح

اولین مشکلی که در برخورد با الوهیت مواجه میشویم منافات آن با عقلانیت است حتی خود اندیشمندان مسیحی هم منافات آن با عقلانیت را انکار نمیکنند و میگویند

این مساله ای فرای عقل بشری است و به مثابه یک راز است بسیاری از معتقدان صادق آنرا مغشوش کننده ، خلاف منطق طبیعی ، بی شباهت به هر آنچه تاکنون تجربه کرده اند ، میدانند.

منافات عقل با الوهیت مسیح

ولی آیا میتوان به چنین مساله ای ایمان آورد و چگونه خدایی را بپرستیم که عقلمان آن را نفی میکند

قبل از بررسی این موضوع باید متذکر شویم که پرسشها و گزاره ها در رویارویی با خرد انسانی، سه گونه اند:

-گزاره های سازگار با خرد: گزاره هایی هستند که خرد آدمی آن را پذیرفته و به درستی آنها اقرار دارد؛ مانند جزء کوچکتر از کل است.

-گزاره های ناسازگار با خرد: گزاره هایی هستند که خرد آنها را نپذیرفته و رد می کند؛ مانند: اجتماع نقیضین.

-گزاره های فراتر از خرد: گزاره هایی هستند که دست خرد از رسیدن به آنها کوتاه است. در جهان اموری هستند، که اگر وحی نبود، هرگز به شناختی از آنها دست

نمی یافتیم؛ مانند: برخی از احکام شرعی

آموزه تثلیث، با عقل آدمی سر ناسازگاری دارد. آنها هنگامی که با اشکالات عقلی روبرو می شوند، ابراز می دارند که این حقایق، اموری غیبی بوده و خرد را، راهی برای وصول به آنها نیست. و مسیحیان در این باره میگویند تثلیث را نمیتوان با عقل فهمید و این راز و از اسرار کلیسای است و به ناچار مجبور به تعریف نا صحیحی از ایمان میشوند.

تردید در این نیست که الوهیت مسیح به هیچ وجه با عقل بشری سازگاری ندارد حتی خود مسیحیان هم چنین مساله ای را انکار نمیکنند .

. اسقف یوجین کلارک میگوید: « ما توانایی درک آنرا نداریم ، بنابراین فقط آنرا می پذیریم.»

مسیحیان بر آنند که تثلیث و الوهیت مسیح به مثابه یک راز است که جز با ایمان پایدار و حقیقی به مسیح، از راه دیگری نمی توان فهمید.

حلول خدای نا محدود در جسم محدود محال است

همه میدانیم که خداوند نامحدود لایتهای است و نیز میدانیم جسم ما انسانها محدود و دارای اندازه است و همچنین و میدانیم محال است شئی کوچکتر نمی تواند

شئی بزرگتر را در خود جای دهد بعنوان مثال نمی توان دو لیتر آب را در ظرف یک لیتری جا داد

لذا ممکن نیست جسدی محدود (جسد مسیح) بتواند روحی غیر محدود یا قدرت غیر محدود (خدای) را در خود جای دهد

این حرف خیلی شبیه این است که بگوئیم کره زمین را در استکانی بچنانیم به نحوی که نه کره زمین کوچک شود و نه استکان بزرگ شود ؛این عقلا محال است و ما

میدانیم قدرت خداوند به محالات تعلق نمیگیرد

وجه تمایز شخصیت های سه گانه تثلیث با هم چیست؟ آیا یکی دارای صفتی است که دیگری ندارد؟

مسیحیان معتقدند سه شخصیت تثلیث یعنی پدر و پسر و روح القدس سه وجود مستقل و متمایز هستند و در عین حال یک ذات دارند سخن اینجاست که هر

شخصیتی برای شناخته شدن دارای ویژگی های منحصره ای است که دیگری ندارد حال باید ببینیم چگونه این سه شخصیت تثلیث از هم شناخته میشوند آیا این سه

کاملا کپی یکدیگر هستند و یکسان هستند که در این صورت سه شخصیت نیستند بلکه یک شخصیت واحد هستند باید وجه تمایز این سه شخصیت از هم چیست

یعنی چه تفاوتی این سه با هم دارند که یکی پدر شد و یکی پسر و یکی روح القدس اگر تفاوت در یکی از صفات الهی باشد یعنی یکی دارای صفتی است که دیگری

ندارد در این صورت یکی دارای صفتی است که دیگر شخصیتهای تثلیث ندارند و این مستلزم نقص در ذات الهی است یعنی خدایی را میپرستیم که ناقص است زیرا یک

صفت کمال الهی را ندارد و نقص در ذات الهی محال است

آیات نافی الوهیت مسیح

برخی بر این باورند که الوهیت مسیح آموزه ای از کتاب مقدس است و در کتاب مقدس ایاتی وجود دارد که اثبات میکند مسیح خدا است در حالی که به هیچ وجه اینگونه

نیست و در کتاب مقدس هیچ آیه ای برای اثبات الوهیت مسیح وجود ندارد در مقابل ایات بسیار هم در عهد عتیق و هم در عهد جدید وجود دارد که الوهیت مسیح را

نفی میکند و مسیح را یک انسانی دارای جهل و ناتوانی میدانند و صفاتی را به مسیح نسبت میدهد که با الوهیت وی جور در نیاید

چرا انبیای خدا این اعتقاد را آموزش ندادند؟

چرا در طی هزاران سال هیچیک از انبیای خدا تثلیث را به مردم خویش آموزش نداد؟ حداقل آیا عیسی نمی بایست از قدرت خود بعنوان معلم اعظم استفاده میکرد و

تثلیث را برای پیروانش روشن میساخت؟ اگر الوهیت مسیح «اعتقاد اساسی» دین می بود آیا خدا که صدها صفحه نوشته مقدس را الهام کرد نمی بایست بخشی را

برای آموزش این اعتقاد اختصاص میداد؟

آیا مسیحیان باید باور داشته باشند که قرنها پس از مسیح و پس از الهام نگارش کتاب مقدس ، خدا از شکل گیری اعتقادی پشتیبانی میکرد که هزاران سال برای

خدمتگزارانش ناشناخته بود ، اعتقادی که «سَرّی غیر قابل درک» ، «ماورای منطق بشری» است ، اعتقادی که «تا حد زیادی مربوط به سیاستهای کلیسا می بود»؟

و در خود انجیل هم تاکید شده است که خدا به معنای حقیقی بیش از یکی نیست و عیسی خدا را «خدای واحد حقیقی» خواند. (یوحنا 17: 3)

مسیح خدایی دیگر در بالای سر دارد

عیسی بارها نشان داد که آفریده ای جدا از خدا است و خدایی در بالای سر خود دارد ، خدایی که او را می پرستد ، خدایی که او را «پدر» خطاب میکند. او به مریم

مجدلیه گفت: «نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما میروم.» در 2قرننتیان 1: 3

عیسی با گفتن این مطلب که «چرا مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست جز خدا فقط» ، بیشتر نشان داد که او از خدا جدا است. (مرقس 10: 18) بنابراین

عیسی میگفت که هیچکس و حتی خود وی به نیکویی خدا نیست. نیکویی خدا آن چنان است که او را از عیسی جدا میکند.

مسیح هیچ اختیاری ندارد

عیسی مسیح بارها اظهاراتی این چنین بیان کرد: «پسر از خود هیچ نمیتواند کرد مگر آنچه ببند که پدر بعمل آرد.» (یوحنا 5: 18) «از آسمان نزول کردم نه تا به اراده خود

عمل کنم بلکه به اراده فرستنده خود.» (یوحنا 6: 38) «تعلیم من از من نیست بلکه از فرستنده من.» (یوحنا 7: 16) آیا فرستنده برتر از فرستاده نیست؟

پیروان عیسی همیشه به او بعنوان خادم مطیع خدا مینگریستند ، نه بعنوان کسی مساوی با خدا. آنها در مورد «بنده قَدّوس تو عیسی که او را مسح کردی به خدا دعا

میکردند. - اعمال 4: 23 ، 27 ، 30.

پطرس حواری هم در باره وی میفرماید «ای مردان اسرائیلی این سخنان را بشنوید، عیسی ناصری مردی که نزد شما از جانب خدا مبرهن گشت به قوای و عجایب و

آیاتی که خدا در میان شما از او صادر گردانید، چنانکه خود می‌دانید...» - اعمال رسولان 2: 22:

و مسیح میگوید کسی من را دارای قدرت کرده است

«پس عیسی پیش من آمده، بدیشان خطاب کرده، گفت: "تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من داده شده است."» - انجیل متی 28: 18:

و به صراحت تاکید میدارد که از پیش خود هیچ اختیاری ندارد

«من از خود هیچ نمی‌توانم کرد» یوحنا 5: 30:

حضرت عیسی دانشی محدود داشت

حضرت عیسی هنگام نبوت درباره خود، بیان داشت: «ولی از آنروز و ساعت غیر از پدر هیچکس اطلاع ندارد، نه فرشتگان در آسمان و نه پسر هم.» (مرقس 13: 32) اگر عیسی بعنوان پسر، جزئی مساوی در ذات الهی بود، در اینصورت او نیز می‌بایست از هر آنچه پدر بدان واقف بود خبر میداشت. اما عیسی از آن خبر نداشت، زیرا با خدا برابر نبود.

به همین نحو، در عبرانیان 5: 8 میخوانیم که عیسی «به مصیبت‌هایی که کشید اطاعترا آموخت». آیا میتوان تصور کرد که خدا می‌بایست چیزی بیاموزد؟ خیر، اما عیسی آموخت، زیرا همه آنچه را که خدا میدانست، او نمیدانست. و او می‌بایست چیزی را فرا میگرفت که خدا هرگز نیاز به فراگیری آن ندارد، اطاعت. خدا هیچگاه مجبور به اطاعت از کسی نیست.

عیسی ناتوان

در موارد فراوانی حضرت عیسی علیه‌السلام اظهار عجز و ناتوانی کرده است که این خصوصیات با الوهیت او سازگاری ندارد. همچنین در مقابل جسارتها و ظلم‌های دیگران هیچ عکس‌العملی نمی‌تواند نشان دهد. «نزدیک به ساعت نهم، عیسی (بر بالای صلیب) به آواز بلند صدا زده گفت: ایلی ایلی لما سبقتنی: یعنی الهی الهی مرا چرا ترک کردی!» 1- متی 27: 46:

و هنگامی که به کوه بالا میرفت خسته شد و فرشته ای آمد و وی را تقویت کرد

«و بر حسب عادت بیرون شده به کوه زیتون رفت و شاگردانش از عقب او رفتند ... دعا کرده و گفت ... و فرشته‌ای از آسمان بر او ظاهر شده، او را تقویت می‌نمود، پس

به مجاهده افتاده، به سعی بلیغ‌تر دعا کرد، چنانکه عرق او مثل قطرات خون بود که بر زمین می‌ریخت» لوقا 22: 39-45:

و آیا خدا (مسیح) نیاز به تقویت شدن از طرف فرشته‌ها را دارد

و وی در طول سفر از فرط خستگی مینشست و نمیتوان گفت که خدا خسته و درمانده میشود

«پس عیسی از سفر خسته شده همچنان بر سر چاه نشسته بود ...» یوحنا 6: 4:

خستگی و تعب از صفات انسانی و بشری است و با صفات خداوند سازگاری ندارد.

و وی بارها از شهری به شهر دیگر فراری بود

آیا خدا میتوانست وسوسه شود؟

در متی 4: 1 گفته میشود که ابلیس عیسی را (تجربه مینماید). شیطان پس از آنکه «همه ممالک جهان و جلال آنها را» به عیسی نشان داد، گفت: «اگر افتاده مرا

سجده کنی همانا این همه را بتو بخشم.» (متی 4: 8، 9) شیطان سعی میکرد عیسی را وادار کند که وفاداریش نسبت به خدا را زیر پا گذارد.

اما اگر عیسی خود خدا می‌بود، این چه آزمایش وفاداری میتوانست باشد؟ آیا خدا میتوانست بر ضد خود شورش کند؟ خیر، اما فرشتگان و انسانها میتوانستند بر ضد

خدا شورش کنند و کردند. وسوسه عیسی فقط در حالی میتوانست مفهوم داشته باشد که او خدا نباشد بلکه فردی جدا و دارای اراده آزاد، فردی که اگر میخواست

میتوانست بی وفا باشد، همانند یک فرشته و یا یک انسان.

عیسی چون خدا نبود، میتوانست وفادار نماند. اما وفادار باقی ماند و میگوید: «دور شو ای شیطان زیرا مکتوب است که خداوند خدای خود را سجده کن و او را فقط

عبادت نما.» - متی 4: 10.

برتری خدا در همه ایام

دعاهای عیسی خود مثال قدرتمندی است از این که او از مقام پایین تری برخوردار بود. عیسی در هنگام مرگ با دعای خود نشان داد که چه کسی مقام برتر از او

داشت: «ای پدر اگر بخواهی این پاله را از من بگردان لیکن نه به خواهش من بلکه به اراده تو.» (لوقا 22: 42) او به چه کسی دعا میکرد؟ به بخشی از خودش؟ خیر، او

به کسی کاملاً جدا، به پدرش یعنی به خدا دعا میکرد، که اراده او برتر و با اراده عیسی متفاوت بود. تنها کسی که قادر بود (پاله را بگرداند).

سپس، وقتی که عیسی به مرگ نزدیک میشد، فریاد زد: «الهی، الهی، چرا مرا واگذاردی؟» (مرقس 15: 34) عیسی به چه کسی فریاد میکند؟ به خودش یا به

بخشی از خودش؟ مطمئناً، آن فریاد «الهی» از کسی که خویش را خدا میدانست برنیامد. و اگر عیسی خدا بود، در اینصورت چه کسی او را ترک کرده بود؟ خودش؟

چنین چیزی بی معنی می‌بود. عیسی همچنین گفت: «ای پدر بدستهای تو روح خود را میسپارم.» (لوقا 23: 46) اگر عیسی خدا بود، به چه دلیلی می‌بایست روح

خویش را به پدر می‌سپرد؟

مسیح هرگز ادعای خدایی نکرد

موضوع کتاب مقدس روشن است. یهوه خدای قادر مطلق، نه فقط شخصیتی جدا از عیسی است بلکه در تمام زمانها برتر از اوست. عیسی همیشه بعنوان یک شخص

جدا، پایین تر و خادم متواضع خدا معرفی میشود. و به این دلیل است که خود عیسی گفت: «پدر بزرگتر از منست.» - یوحنا 14: 28.

مسیح چه کسی را عبادت میکرد؟

روزی در مجمع دانشمندان مسلمان و مسیحی دانشمندی مسلمان گفت: مسیح همه کارهایش نیکو بود به جز یک کار؟ اخلاقش! منشش! محبتش! همه خوب و خوب

اما فقط در عبادت خدا کاهلی میکرد و زیاد اهل عبادت نبود! دانشمندان مسیحی سخت بر آشفتنند. و عیبانی شدند: که خیر مسیح در عبادت خداوند بهترین خلق بود و

گفتند: در جای جای کتاب مقدس آمده است که مسیح خالصانه عبادت پروردگارش را مینموده به عنوان مثال

مسیح روزه میگرفت

1- «آنگاه عیسی به دست روح به بیابان برده شد تا ابلیس او را تجربه نماید، و چون چهل شبانه روز روزه داشت، آخر گرسنه شد ...» انجیل متی 4: 1 و 2:

مسیح خدا را سجده میکرد

«پس ابلیس او را به کوهی بسیار بلند برد و همه ممالک جهان و جلال آنها را بدو نشان داد، به وی گفت: "اگر افتاده مرا سجده کنی، همانا این همه را به تو بخشم" 2-

انجیل متی 4: 8-10:

آنگاه عیسی وی را گفت: "دور شو ای شیطان! زیرا مکتوب است که خداوند، خدای خود را سجده کن و او را فقط عبادت نما"

مسیح برای خداوند خود خضوع میکرد

«و اما زمانی که همه مطیع وی شده باشند، آنگاه خود پسر هم مطیع خواهد شد او را که همه چیز را مطیع وی گردانید تا آنکه خدا کل در کل باشد. 7. نامه پولس به اول قرنیتان 15: 28:

و مجلس بحث شلوع شد و هر یکی از کشیشان مسیحی نمونه هایی از دعا و عبادت مسیح را تند و تند ذکر میکردند ناگهان همان دانشمند مسلمان یک سوال مطرح کرد اگر مسیح این همه عبادت و خضوع و خشوع میکرده این عبادت ها را برای چه کسی انجام میداده ؟ خدا ؟ یا خودش؟ و اگر مسیح خدا بوده آیا میشود گفت خدا خودش را عبادت میکرده؟ خدایی که میمیرد

همه انجیل اتفاق دارند که حضرت عیسی (ع) بعد از واقعه صلیب جان سپرد و او را کفن کرده حنوط دادند و دفن کردند و بر سر این مساله در بین مسیحیان اختلافی نیست اما سوالی که مطرح میشود این است که آیا واژه مرگ در قاموس خداوندی معنایی دارد؟ آیا خنده دار نیست که فردا بگویند خداوند حتی برای یک ساعت مرده است چه برسد به اینکه سه روز در قبر باشد !! زیرا فنا و مرگ از صفاتی است که در خدا راه ندارد خدایی که میمیرد خدا نیست با این وجود مسیحیان مرگ مسیح را هیچ میانگازند و به علاوه برای اثبات خداوندی مسیح هم به همین داستان استدلال میکنند که او چون بعد از سه روز از مرگ برخاست پس معلوم میشود که وی خداست زیرا کسی جز خدا نمیتواند بعد از مرگ زنده شود درحالی که خود مسیح تاکید میکرده که خدا من را زنده میکند و نمونه های بسیاری بودند که بعد از مرگ زنده شدند و هیچ کدام هم خدا نبودند 1. مرقس 16: 37-39: (متی 27: 45-53) و اناجیل تصریح دارند که بدن عیسی را دفن کردند پس یوسف جسد او را برداشته آن را در قبری نو که در کتان پاک پیچیده او را در قبری نو که برای خود تراشیده بود گذارد و سنگی بزرگ بر آن قلعانیده و برقت (متی 27: 57) آیا میتوان خدایی که می میرد پرستید؟

پاسخ به آیات ادعایی

وقتی کتاب مقدس را مطالعه میکنیم با برخی از ایاتی رو برو میشویم که ظاهر آن با آنچه تا کنون میدانستیم متفاوت است و بسیاری از مسیحیان به این آیات برای اثبات الوهیت مسیح استدلال میکنند ولی اگر کمی بخواهیم واقع بین باشیم و این آیات را در مقابل دیگر آیات بگذاریم همچون بسیاری از نو اندیشان مسیحی به این نتیجه میرسیم که هیچ استدلالی در این آیات وجود ندارد و هیچ کس نمیتواند از این آیات الوهیت مسیح را استنباط کند و اکنون یکی از رایج ترین بحثهای مطرح میان اندیشمندان باز خوانی همین آیات است

گر چه در این مجال روی سخن ما با کسانی است که کتاب مقدس اعتقاد دارند و آن را تحریف نشده میدانند.

چون اگر کسی کتاب مقدس را تحریف شده بداند دیگر نوبت به این بحث نمیرسد و بر فرض اینکه هیچ منافاتی بین الوهیت مسیح و عقلانیت وجود ندارد آیا کتاب مقدس موجود مسیح را خدا و یکی از شخصتهای تثلیث میداند ! این سوالی است که بسیاری از اندیشمندان به آن پاسخ منفی میدهند . تثلیث گرایان به چند آیه برای اثبات الوهیت مسیح استناد میکنند که برخی از این آیات را در همین مجال اندک مورد بررسی قرار میدهیم و با استناد به خود اناجیل پاسخ خواهیم گفت .

1- اتحاد با خدا

یکی از استدلالی که بزرگان کلیسا برای الوهیت مسیح ذکر میکنند این جمله مسیح است که فرمود:

من و پدر یکی هستیم (یو حنا 10 : 30) "

و این جمله را یکی از واضحترین استدلالات خود بر الوهیت مسیح میدانند زیرا مسیح خود گفته من با پدر یکی هستیم یعنی ذات هر دو یکی است

پاسخ(1)

خود مسیح منظورش را دقیقاً در ادامه آیه توضیح میدهد:

اگر به در ادامه همین آیه دقت کنیم کنیم میبینیم که منظور مسیح این نبوده که خداست زیرا وقتی یهود اعتراض میکنند که تو با این حرف خود را خدا دانستی پس

مستوجب مرگی در ادامه مسیح میفرماید:

آیا در تورات نوشته نشده است که من گفتم شما خدایان هستید؟ پس اگر آنانی را که کلام خدا به ایشان نازل شد خدایان خواند و ممکن نیست که کتاب محو گردد "

آنکه را که خدا تقدیسش کرده و او را فرستاده به شما سزاوارتر است "

یعنی من سزاوارترم به این معنی خدا (سرور) باشم تا شما و پر واضح است که به معنای خدا و سرور ظاهری است نه خدای واقعی دلیل بر این مطلب همان ضرب

المثلی است که در ادامه برای آنها زد و فرمود

"در شریعت شما به شما اطلاق خدایان می شود در حالی که خدایان حقیقی نیستید پس این لفظ بخاطر آن بر شما اطلاق شده چونکه کلمه خدا پیش شما آمده

است و من نیز در این فضیلت با شما شریکم یعنی آمدن کلمه خدا به نزد من "

و هر کسی که به این معنی مورد لطف خدا قرار گیرد با خدا دو تا نیست چرا که دوست نمیدارد مگر آنچه خدا دوست دارد و دشمن نمیدارد مگر آنچه خدا دشمن دارد

همانند پیامبران و انبیا .

2- پدر در من است و من در پدر

یکی از استدلالات ارباب کلیسا برای اثبات الوهیت مسیح آیه ذیل میباشد

نه برای اینها فقط سوال میکنم بلکه برای آنها نیز که به وسیله کلام ایشان را به من ایمان خواهند آورد تا یک گردند چنانکه تو ای پدر در من هستی و من در تو تا ایشان

نیز در ما یک باشند یوحنا 17 : 20

و این کلام مسیح به نظر دانشمندان کلیسا بر این مطلب گواهی میدهد که مسیح خداست زیرا به وضوح گفته است خدا در مسیح است و مسیح در خدا و یکی از

بهترین دلیل بر الوهیت مسیح بشمار می آید

پاسخ

ما وقتی به جملات مشابه این جمله در دیگر موارد انجیل میگردیم میبینیم که منظور نه اتحاد واقعی با خدا بلکه نوعی اتحاد مجازی است مثلاً در نامه اول یو حنا آمده

است که:

هر که اقرار کند عیسی پسر خداست خدا در وی ساکن است و وی در خدا نامه اول یوحنا 4 : 15

همچنین مثل این حرف را در جای دیگری تکرار می کند که :

خدا محبت است و کسی که در محبت ساکن است در خدا ساکن است و خدا در او (ساکن است) نامه اول یوحنا 4 : 16

یوحنا این جمله معنای مجازی فهمیده نه اتحاد حقیقی با خدا وگر نه که باید بگوییم همه ایمانداران خدا هستند و این را هیچ کسی معتقد نیست و جای شکی باقی نمی ماند که مراد از این آیات معنی مجازی است نه معنی حقیقی

3- کلمه خدا(پی) بود

یکی از مهمترین استدلالات مسیحیان بر الوهیت مسیح آیه اول یوحنا است .

«در ابتداء کلمه بود و کلمه پیش خدا بود و کلمه خدا بود.» یوحنا 1: 1

پیروان تثلیث ادعا میکنند که این به معنی آن است که «کلمه» (به یونانی هرلوگوس) که بصورت عیسی مسیح بر زمین آمد خود خدای قادر مطلق بود. و به این آیه استناد میکنند که مسیح خدا بود

پاسخ(1)

چگونه شخصی که پیش شخص دیگری است همان شخص است؟

اما توجه کنید که در اینجا نیز مضمون متن ، زمینه را برای درک دقیق مطلب مهیا میسازد. این آیه میگوید که «کلمه پیش خدا بود.» فردی که «پیش» شخص دیگری باشد نمیتوان همان شخص باشد. هماهنگ با این مطلب ، مجله نشریات کتاب مقدس ، به سردبیری جوزف آ. فیتس مایر یسوعی ، اشاره میکند که اگر قسمت آخر یوحنا 1: 1 به معنی خدای [قادر مطلق] تفسیر شود ، در آن صورت «با عبارت پیشین آن در تضاد خواهد بود» ، که میگوید کلمه پیش خدا بود.

پاسخ(2)

ترجمه های دیگر این آیه را چگونه ترجمه کردند؟

توجه کنید ، که ترجمه های دیگر ، این قسمت از آیه را چگونه ارائه میدهند:

1808: «و کلمه خدایی بود.» ترجمه اصلاح شده عهد جدید ، بر اساس ترجمه جدید اسقف اعظم نیوکام ، با متن اصلاح شده.

1864: «و خدایی بود کلمه.» ترجمه موکد دو زبانه ، فرائت مابین سطرها از پنجامین ویلسون.

1928: «و کلمه وجودی الهی بود.» کتاب مقدس سائنه یر ، انجیل یوحنا ، از موریس گوگل.

1935: «و کلمه الهی بود.» کتاب مقدس - ترجمه آمریکایی ، از ج . م . پ . اسمیت و ا . ج . گودسپید.

1946: «و از نوعی الهی بود کلمه.» عهد جدید ، از لودویگ تیمه.

1950: «و کلمه خدایی بود.» ترجمه دنیای جدید از نوشته های مقدس یونانی مسیحی.

1958: «و کلمه خدایی بود.» عهد جدید ، از جیمز ل. تومایک.

1975: «و خدایی (یا از نوعی الهی) بود کلمه.» انجیل یوحنا از زیگفرید شولتس.

1978: «و از نوع خداگونه بود لوگوس.» انجیل یوحنا از یوهانس شناپیر.

و مسلم است که نه تنها مسیح بلکه همه مقدسان و انبیا هم خدایی بودند و حواریون مسیح هم خدایی بودند چنان که خود مسیح در باره ایشان میفرماید انجیل یوحنا 17 : 12: ای پدر قدوس اینها(حواریون) را که به من دادی به اسم خود نگاه دار تا یکی باشند چنانکه ما هستیم

4- مسیح پسر خدا یا پسر انسان

یکی دیگر از استدلالات مسیحیان برای خداوندی مسیح این است که در مواردی از کتاب مقدس، حضرت عیسی علیه السلام خود را پسر خدا خطاب کرده و از خداوند تعبیر به «پدر» یا «پدرم» کرده است، پس فهمیده می شود او پسر خداست.

«پس عیسی آوازی بلند برآورد و جان داد ... و چون یوزباشی که مقابل وی ایستاده بود، دید که بدینطور صدا زده، روح را سپرد، گفت: فی الواقع، این مرد پسر خدا بود.» مرقس 16: 37-39:

در جواب به این دلیل باید گفت که: وقتی به کتاب مقدس مراجعه می کنیم، می بینیم در ادبیات این کتب، خداوند پدر همه مؤمنین و صالحین خوانده شده است و در موارد متعدد از مؤمنین تعبیر به فرزندان خدا شده است. و افراد بسیاری مانند بنی اسرائیل هم پسران خدا خوانده شدند و اگر بنا باشد ما او را فرزند واقعی خدا بنامیم باید بنی اسرائیل را هم فرزند واقعی خدا بنامیم به آیا زیر دقت کنید:

و حتی در مواردی در تعالیم حضرت عیسی علیه السلام آمده است که هنگام دعا کردن خداوند را بعنوان «پدر» خطاب کنید:

و مسیح میگوید هر که به من ایمان آرد فرزند خداست

و فرزند خدا بودن اختصاصی به مسیح ندارد بلکه هر کسی که اطاعت خدا کند فرزند خدا خطاب میشود «و اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد، که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم بلکه از خداوند تولد یافتند» یوحنا 1: 12 و 13:

یوحنا نیز میگوید: «ای حبیبان، یکدیگر را محبت بنامیم زیرا که محبت از خداست و هر که محبت می نماید از خدا مولود شده است و خدا را می شناسد.» - رساله اول یوحنا 4: 7:

در عهد عتیق هم به مؤمنین و صالحین، فرزند خدا اطلاق شده است:

و در ادبیات کتاب مقدس همه مؤمنین فرزندان خدا هستند و اختصاصی به مسیح ندارد «(حضرت موسی علیه السلام فرمود:) شما پسران یهوه خدای خود هستید.» 11- سفر تثنیه 14: 1:

«(خداوند به حضرت داود فرمود:) تو پسر من هستی امروز تو را تولید کردم» - کتاب مزامیر، مزمور 2: 7:

در اول تواریخ میخوانیم: «(خداوند نسبت به حضرت سلیمان میفرماید: من او را پدر خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود ...» 13- اول تواریخ 17: 11-14:

مسیحیان با اینکه در همه این موارد کلمه «پدر» را به معنای مجازی آن حمل می کنند، اما هرگاه حضرت مسیح علیه السلام کلمه «پدرم» را بکار می برد و با آن اشاره به خدا می کند را به معنای حقیقی آن معنی می کنند و حضرت عیسی را پسر واقعی و حقیقی خدا می دانند.

فصل سوم: افعال مسیح

مسیحیان به برخی از افعال و کارهای مسیح استدلال میکنند که چون برخی از کارهای خدا گونه از وی سر زده پس وی میتواند خدا باشد که ما به برخی از آنها اشاره میکنیم:

1- آیا معجزات مسیح نشانی از خداوندی اوست؟

مسیحیان عقیده دارند، پیامبران باید معجزه داشته باشند و آنها این اعجاز را با نیروی خود انجام نمیدهند بلکه با قدرتی که خداوند به آنها داده انجام میدهند. اما این مسأله نسبت به مسیح فرق میکند. مسیح معجزات را با نیروی خدایی و قدرت الهی خودش به انجام میرساند.

این معجزه‌ها روشن‌ترین دلیل بر الوهیت مسیح است. زیرا کسی که آن را به نیروی ذاتی خودش انجام میدهد، معلوم است قدرت الهی دارد. موسی و سایر پیامبران هم معجزه داشتند اما این معجزه‌ها با نیروی ذاتی خودشان نبود؛ حتی فراتر از این عمل می‌کرد و نیروی خود را به فرستاده‌ها و شاگردانش نیز می‌بخشید.

پاسخ 1

1- مقدرت معجزات از جانب خدا بود

آنچه که از پطرس وصی عیسی نقل شده است در اعمال رسولان :

ای پسر اسرائیل این کلام را بشنو : عیسی ناصری مردی بود که خدا او را بوسیله معجزات و عجائب و علامات که بر دستان او در میان شما جاری ساخت و شما آنها را می دانید ، تایید کرداعمال رسل 2 : 20

مسیح از پیش خود هیچ کاری نمیتواند انجام دهد

همچنین مسیح اعتراف دارد که نمی تواند کاری را از پیش خودش انجام دهدیوحنا در انجیلش می گوید :براستی براستی به شما می گویم که پسر هیچکاری را نمی تواند از پیش خودش انجام دهد بلکه می بیند هر چه که پدر کرد او هم همان کار را می کندیوحنا 5 : 191

تولد اعجازگونه مسیح

آیا تولد اعجاز گونه مسیح دلیل بر خداوندی وی است؟

یکی دیگر از دلایل الوهیت مسیح، تولد منحصرهفرد و اعجازگونه اوست؛ یعنی بدون پدر به دنیا آمد.

تولد مسیح علیه‌السلام در واقع عبارت است از اتحاد کلمه خدا با جسم ، در اندامهای درونی مریم عذرا علیه‌السلام. در بین جنس انسانها، تنها کسی که این ویژگی منحصرهفرد را دارد مسیح است.

ولادت آدم عجیبتتر از ولادت مسیح بود

ما می گوئیم :شکی در این نیست که ولادت مسیح بدون پدر یک معجزه است و بهمین خاطر هم هست که در قرآن مسیح . مادرش را بعنوان یک آیه و نشانه ذکر کرده است

و جعلنا ابن مریم و امه آیه (مومنون 50)اما قرآن این ولادت عجیب را شبیه خلقت آدم می داند و می فرماید :ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون (آل عمران 59)

خداوند متعال در رد استدلال مسیحیان میفرماید:و اینکه میگویند برای خداوندی مسیح همین بس که از بشری زاده نشده و اگر مخلوق بود می بایست از بشر زاده می شد

باید گفت که در این صورت باید آدم خدای مسیح باشد و آدم سزاوارتر است که خدا باشد چرا که او نه پدر داشت و نه مادر ولی مسیح مادر داشت و حواء را هم باید

بعنوان پنجمین خدا بپذیرید چرا که او مادر نداشت و این از خلقت مسیح هم عجیبتتر است

منبع: <http://www.porsojoo.com>